

ساخت و روابط قدرت در دولت اموی: بازتولید مفهوم قبیله

دکتر شجاع احمدوند*

تاریخ دریافت: ۸۸/۸/۱۶

تاریخ تأیید نهایی: ۸۹/۳/۱۵

چکیده

دولت اموی به‌عنوان نخستین دولت بعد از عصر آرمانی دولت مدینه، از چه ساخت، ویژگی و روابط قدرتی برخوردار بوده است؟ فرضیه این مقاله آن است که نخستین دولت اسلامی پس از عصر آرمانی دولت مدینه، از لحاظ وسعت و دامنه اقتدار در قالب امپراتوری ظاهر شد و البته با توجه به منطق قبیله، هم عصبیت عربی و قبیله‌ای را بازتولید کرد و هم بر مخالفان سیاسی فشار زیادی وارد کرد؛ ضمن آن‌که از لحاظ کارکردهای اقتصادی نیز دوقطبی شدیدی در جامعه برقرار کرد. در این مقاله، ابتدا ویژگی‌های دولت به معنای عام، یعنی حکومت، خواه حکومت‌های ماقبل مدرن و خواه دولت مدرن را بررسی می‌کنیم. سپس به انواع دولت و به‌ویژه امپراتوری به‌عنوان شکل دولت اسلامی می‌پردازیم. ویژگی‌های دولت مذکور را با محوریت بازتولید مفهوم قبیله بررسی خواهیم کرد، و در نهایت نقاط ضعف و قوت آن را ارزیابی می‌کنیم.

کلیدواژگان: دولت، دولت اسلامی، تحول، قبیله، غیرستیزی، خلافت، سلطنت، عقل‌ستیزی.

* عضو هیأت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی (ahmadvand@atu.ac.ir).

مقدمه

تاریخ دقیق شکل‌گیری دولت چه زمانی است؟ آیا دولت پدیده‌ای مدرن است یا از اشکال سنتی حکم و آمریت نیز می‌توان به‌منزله دولت یاد کرد؟ به نظر می‌رسد که برخلاف برخی دیدگاه‌ها که دولت را با استناد به تاریخ اروپا پدیده‌ای مدرن می‌دانند، دولت هم‌زاد تاریخ است. با بررسی دقیق تاریخ دولت، می‌توان از دو دوره ماقبل مدرن و مدرن یا دوره مابعد کنگره و ستفالی در ۱۶۴۸ که مفهوم دولت مدرن از آن‌جا شکل گرفت، سخن گفت. در هر دو دوره، به تعبیر دیوید ایستون تخصیص اقتدارآمیز ارزش‌ها (پالمر، اشترن و گایل، ۱۳۶۷، ۲۰) وجود داشته است. در هر دو دوره، افراد یا گروه‌هایی مجموعه ارزش‌های جامعه را به‌طور اقتداری و انحصاری در دست داشته‌اند. در دوران ماقبل مدرن این انحصار در قالب‌های خاصی مثل ساختار قبیله‌ای تبلور یافته، در حالی که عنصر حکم و آمریت سیاسی به نحو کامل وجود داشته است. برای مثال، در چین باستان امپراتوری هانس، مغول‌ها، منچوری‌ها و تاتارها با ساخت قدرت قبیله‌ای حکمرانی کرده‌اند، اما امروزه آن‌ها را با نام دیگری یعنی امپراتوری می‌شناسیم. به بیان فاینر، امر حاکمیت یا government از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته، اما در هر دوره نام متفاوتی داشته است. آنچه امروز و در دوران مدرن state نامیده می‌شود، در واقع یک ساخت‌بندی جدید و مدرن برای همان محتوای حکومت است.

دولت در معنای عام (حکومت) دارای پنج ویژگی است که سه ویژگی آن اختصاصاً به حکومت‌های ماقبل مدرن مربوط می‌شود، و دو ویژگی آن به دولت مدرن اختصاص دارد (Finer, 1999, 2-3). نخست، سرزمین و مرزهای مشخص؛ دولت مجموعه‌ای است که در یک چارچوب سرزمینی مشخص شکل می‌گیرد. در دوران ماقبل مدرن، مرزها بسیار سیال، منعطف و دائماً در حال تغییر بود. منطق حاکم بر زندگی قبیله‌ای، نزاع‌ها و جنگ‌های دائمی بین‌قبایلی بود. قبایلی که در مرزها زندگی می‌کردند، بعد از هر جنگ تغییر مکان می‌دادند و بدین ترتیب بود که مرزها دائماً تغییر می‌کردند. اما به رغم این انعطاف‌پذیری، مشخصه اصلی دولت عنصر سرزمین بود. دوم، وجود ارکان رسمی اعمال سلطه؛ این ارکان را امروزه در قالب حکومت مفهوم‌بندی کرده‌اند، و مراد از آن مجموعه‌ای از پرسنل، رژیم و منابع حکومتی است. در این میان پرسنل حکومتی از اهمیت زیادی برخوردارند، چرا که ارکان حکومتی عبارتند از چند نهاد و مجموعه حکومتی که دارای پرسنل متخصص حکومتی‌اند. اهمیت این عنصر تا حدی است که

برخی حکومت‌های اسلامی بر مبنای نوع پرسنل حکومت خود تغییر ماهیت داده‌اند؛ چنان‌که حکومت عباسی با ورود عنصر ایرانی و پرسنل جدید حکومتی، به‌منزلهٔ خلافتی نیمه‌ایرانی تغییر ماهیت داد. پرسنل متخصص حکومتی ایرانی که از پیشینه حکومتی ایران قبل از اسلام نیز برخوردار بودند، ماهیت حکومت عباسی را به سمت الگوی ایرانی تغییر دادند. رژیم و نهادهای حکومتی نیز جزء مهمی بودند از ارکان رسمی اعمال سلطه. در این میان، دستگاه دیوانی از اهمیت زیادی برخوردار بود. دستگاه دیوانی در دولت اسلامی در دورهٔ عمر شکل گرفت و خود ملهم بود از دستگاه دیوانی امپراتوران پارس (ماوردی، ۱۹۷۹، ۱۱۹). وقتی عمر به حکومت رسید، فرایند توسعهٔ سرزمینی صورت گرفت. مطابق نظر برخی متفکران دستگاه دیوانی در تمدن اسلامی حوزهٔ وسیع امور اجرایی کشور را عهده‌دار بوده و در قالب دیوان‌های مرکزی، دیوان‌های مسئول درآمد‌های دولتی و دیوان‌های مسئول هزینه‌های حکومت کل امور اجرایی را سامان می‌دهند (لبید ابراهیم احمد و دیگران، ۱۹۹۲/۱۴۱۲، ۸۲ به بعد). دکتر فیرحی نیز در کتاب *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، عناصر و نهادهای اصلی خلافت قدیم را در قالب نهاد خلافت، نهاد وزارت، نهاد امارت، نهاد دیوان‌های دولتی و نهاد قضاوت به‌منزلهٔ ارکان اساسی دولت اسلامی خلاصه می‌کند (فیرحی، ۱۳۸۲، ۱۰۳-۱۱۶). به هر حال، در نتیجهٔ توسعهٔ سرزمین اسلامی در عصر عمر، منابع و درآمدهای زیادی حاصل شد. عمر هیأتی را مأمور کرد تا ملاک‌ها و معیارهایی را برای تقسیم غنایم تدوین کنند. عابد الجابری در این خصوص چنین می‌نویسد:

منابع تاریخی احداث دیوان عطاء از سوی عمر بن خطاب را به داستان اموال بسیاری مربوط می‌دانند که ابوهریره عامل وی در بحرین به همراه خود آورد... عمر خطاب در چگونگی توزیع آن فرو ماند و در این راه از اصحاب خویش مشورت خواست. یکی از زمینداران فارس که در مدینه ساکن بود به عمر توصیه کرد که به تقلید از پادشاهان فارس که «چیزی داشتند به نام دیوان که دخل و خرج آن‌ها در آن ضبط می‌شد و چیزی در آن از قلم نمی‌افتاد» او نیز «دیوانی» ایجاد کند. (جابری، ۱۳۸۴، ۲۹۰-۲۹۱)

به هر حال، پس از بحث‌های گوناگون، دو معیار «خویشاوندی و نزدیکی به پیامبر» و «سابقه و پیشینهٔ اسلامی» برگزیده شد و عمر دستور داد «عطاء» را بر اساس ترکیب این دو معیار تقسیم کنند.

سوم، شناسایی حاکمیت؛ مراد از شناسایی آن است که دولت‌های هم‌سایه و مجموعه‌های مشابه، اقتدار این دولت را درون مرزهای خود به رسمیت شناسند. برخی از متفکرین مفهوم شناسایی یا recognition را معادل مفهوم حاکمیت یا sovereignty دانسته‌اند. به زعم آن‌ها حاکمیت دو بخش یا کارویژه اساسی دارد: یکی برقراری نظم داخلی و دوم دفاع خارجی. دولت از طریق حاکمیت و اعمال فشار، مردم را وادار می‌کند درون مرزهای سرزمینی خود به قانون و مقررات کشوری احترام بگذارند، و آن‌ها را رعایت کنند. هم‌چنین آن‌ها را وادار می‌کند تا در برابر دشمن خارجی از تمامیت ارضی و سرزمینی خود دفاع کنند. فاینر معتقد است که این معنا از شناسایی در همه ادوار تاریخ وجود داشته و پدیده مدرنی نیست، حتی در ساختار قبیله‌ای نیز نهادهایی برای برقراری نظم داخلی و دفاع خارجی وجود داشته است. (Finer, op, cit, 3)

چهارم، ملیت؛ این عنصر پدیده‌ای مدرن است که در دوره مابعد کنگره وستفالی هویت پیدا کرد. ملیت یک احساس قومیتی جمعی است. دولت زمانی معنا پیدا می‌کند که در میان افرادش احساس هویت جمعی و احساس تعلق به سرزمین خاصی وجود داشته باشد. در دوران ماقبل مدرن، این مفهوم وجود نداشت و قبایل بر اساس رئیس قبیله شناخته می‌شدند، نه تعلقات سرزمینی. مردم خود را وابسته به عشیره می‌دانستند نه سرزمین. وقتی عشیره از بین می‌رفت، کل ساختار از میان می‌رفت. اما در دوران مدرن مردم احساس خودآگاهی جمعی می‌کنند. حتی فاینر اشاره می‌کند که در گذشته تعداد کمی از دولت‌ها (غیر از مصریان و یهودیان) خود را ملت می‌دانستند. یهود خود را ملت یهود قلم‌داد می‌کرد و خیلی تمایل داشت غیر از سرزمین یک روح جمعی تشکیل دهد. بهره‌برداری از مسئله هالوکاست. صرف نظر از صحت و سقم و دامنه آن، برای تعیین هویت یهودیان بسیار مهم بود تا از طریق برجسته‌سازی این مسئله مشترک، احساسی جمعی و روحی واحد شکل گیرد؛ چرا که عنصر ملیت مبتنی بر درد، شادمانی و حس همگانی مشترک است. به هر حال، مسئله ملیت یهود کم رنگ می‌باخت، اما هالوکاست این احساس مشترک را احیا کرد و عنصری هویت‌بخش برای یهود بود. بنابر این، این مسئله‌ای مربوط به دوران مدرن است، اما در دوران پیشامدرن قبیله با رئیس قبیله گره خورده بود نه ملتش. ملت پدیده‌ای است امروزی.

پنجم، توزیع وظایف و منافع مشترک؛ این عنصر نیز در دوران مدرن پدید آمد. در دوران مدرن احساس مشترکی به وجود آمد مبنی بر این که همه ما در قبال مملکتیمان

وظایفی داریم و باید ضمن توجه به منافع ملی خود، حقوق و تکالیفمان را توأمان محقق سازیم. مفاهیم حق و تکلیف مربوط به دوران مدرن‌اند. در دوران ماقبل مدرن، رئیس قبیله تصمیم می‌گرفت. حتی گاهی تصمیمات او ارتباطی به منافع مردم هم نداشت، اما امروزه منافع مردم و هر چه به هویت مردم ارتباط دارد مهم است.

با این مقدمات، بررسی ساخت دولت اموی به‌عنوان نخستین امپراتوری اسلامی پس از عصر آرمانی دولت مدینه و دارای ویژگی‌های حکومت‌های ماقبل مدرن، از اهمیت زیادی برخوردار است. لذا پرسش اساسی این است که ساخت و روابط قدرت در دولت اموی چگونه بوده است. فرضیه این مقاله آن است که ساخت و روابط قدرت در خلافت اموی با تکیه بر عناصری چون قبیله‌گرایی، غیرسستیزی، تبدیل خلافت به سلطنت، عقل‌ستیزی و فشار اقتصادی بر مردم، به‌ویژه موالی و افراد غیروابسته به قبیله اموی در راستای بازتولید مفهوم قبیله شکل گرفت.

۱. انواع دولت

متفکران سیاسی در خصوص چگونگی شکل‌گیری دولت‌ها، به دو مسیر مختلف اشاره می‌کنند: نخست، تجربه اروپا، که مطابق آن شکل‌گیری دولت به تاریخ شکل‌گیری و تحول دولت در اروپای غربی ربط داده می‌شود. اما این مسیر ناکافی است؛ چرا که با این الگو امکان مطالعه ساختارهای ماقبل مدرن از پژوهش‌گر سلب می‌شود. دوم، تجربه تاریخی عمومی بشر؛ این مسیر ربط زیادی به تاریخ اروپا ندارد، هرچند ممکن است هم‌سانی‌هایی نیز با آن داشته باشد، اما نقطه تأکید و تمرکز آن، تاریخ عمومی بشر است (Tilly(ed.), 1975, 88). بر مبنای این تجربه، برخی متفکران از شکل‌گیری چهار نوع دولت در تاریخ زندگی بشر یاد کرده‌اند: دولت شهر، دولت کلی، دولت ملی و دولت امپراتوری.

دولت شهر (city state): واحد سیاسی و مستقل کوچکی بود که در یک قلمرو نسبتاً مشخص اعمال حاکمیت می‌کرد. در خیلی از دوره‌ها، نحوه اداره آن به شکل جمهوری و دموکراسی مستقیم بود. دولت شهرهای یونان نمونه و مثال بسیار خوبی از این نوع ساختار دولت است. در این دولت، ساختار اجتماعی و انتخاب زمامداران توسط مردم انجام می‌شد؛ بدین صورت که مردم در نقطه‌ای از شهر تجمع می‌کردند و راجع به ساختار سیاسی خود به بحث می‌نشستند و به طور مستقیم زمامداران خود را

برمی‌گزیدند. این شیوه البته تنها در جوامع بسیار کوچک و با حق رأی محدود میسر بود. در یونان نیز تعداد کمی حق رأی داشتند. هرچند دموکراسی آن مستقیم بود اما زنان، بردگان، کودکان، و ... حق رأی نداشتند. فقط آزادمردان بودند که از چنین حقی برخوردار بودند، و تعداد آن‌ها نیز بسیار محدود بود. هر دولت شهر، ساختار سیاسی خاص خود را داشت و بر مبنای شرایط اجتماعی خاص هر شهر و الگوی سیاسی شهر آن اعمال حاکمیت صورت می‌گرفت؛ مثل دولت شهرهای ایتالیا و مدیترانه.

دولت کلی (*generic state*). به عقیده فاینر، از آن‌جا که عنصر قومیتی و خودآگاهی قومیتی، عنصر اساسی تشکیل‌دهنده دولت است، اگر بتوان ثابت کرد که این عنصر در دولتی وجود ندارد، آن دولت، دولتی کلی خواهد بود (Finer., op. cit. p. 7). به عبارت دیگر، این عنصر بیش‌تر به دامنه اعمال حاکمیت مربوط می‌شود؛ یعنی این دولت حاکمیت دقیق و مؤثری ندارد بلکه بیش‌تر حاکمیت کلی اعمال می‌کند.

دولت ملی (*nation state*): مهم‌ترین عنصر دولت ملی، خودآگاهی است و آن چنان دولتی است که بر مبنای خودآگاهی مبتنی بر قومیت شکل گرفته؛ مثل انگلستان قرن چهاردهم. دولت ملی مبتنی بر ایده ناسیون یا ملت است. مهم‌ترین ویژگی آن را احساس ملیت و قومیت می‌داند. ماکس وبر نیز عنصر ملت را مهم‌ترین عامل شکل‌گیری هویت دولت ملی می‌داند. درست است که در تعریف وبر از دولت «انسان‌های موضوع اعمال زور» در ردیف عناصر لازم دولت قرار نگرفته‌اند، اما عنصر قلمرو معطوف به چنین معیاری است. چرا که عملاً نمی‌توان بر قلمرو بی‌سکنه اعمال قدرت کرد. بنابر این، قلمرو بر این دلالت دارد که مقوله‌ای غیر شخصی و عام معیار و مبنای فرمان‌بری و تابعیت است (گل محمدی، ۱۳۸۵، ۱۱۶).

امپراتوری (*emperor state*): امپراتوری دولت بزرگی است، اما نه هر دولت بزرگی. مثلاً آمریکا دولت بزرگی است اما کسی از امپراتوری آمریکا سخن به میان نیاورده است. برای این که دولت بزرگی امپراتوری خوانده شود، حداقل باید دو شرط اساسی داشته باشد: نخست اندازه و دوم وسعت و دامنه اقتدار. ساختار امپراتوری به گونه‌ای است که ضرورت وجود یک هسته مرکزی و مجموعه‌ای از ایالات پیرامونی در اطرافش را طلب می‌کند. هسته مرکزی غالباً از طریق قهر و غلبه شکل می‌گیرد. ابن‌خلدون در این خصوص دیدگاه دقیقی دارد. به زعم او، عصبیت موتور محرک دولت و امپراتوری است. عصبیت نیز به معنای اراده معطوف به قدرت جمعی از مردم است که

دارای همبستگی هستند. هرچند خود ابن خلدون تعریف درستی از عصیبت ارائه نداده، ولی متفکرینی چون روزنتال آن را اراده معطوف به قدرت دانسته‌اند (Rosenthal, 1962: 87). ابن خلدون از دو نوع عصیبت سخن می‌گوید: عصیبت قبیله‌ای یا خونی و عصیبت عقیده‌ای یا دینی. او بر آن است که دولت اولیه در میان گروه‌هایی ظاهر شد که داری عصیبت بیش‌تری بودند. از نظر او دولت‌ها در تاریخ حاصل فعالیت اقوام بدوی هستند، چرا که همیشه قومی بدوی از سرزمینی به سرزمین دیگر هجوم برده و مبنای دولت‌های بزرگ را تشکیل داده است. در دیدگاه خلدونی، قهر و غلبه عنصر بنیادین دولت است. ابن خلدون به صراحت چنین می‌نویسد:

ریاست جز به وسیله قدرت و غلبه به دست نمی‌آید و غلبه هم چنانکه یاد کردیم تنها از راه عصیبت حاصل می‌شود. از این رو باید ریاست بر یک قوم از عصیبتی بر خیزد که بر یکایک عصیبت‌های دیگر همان قوم مسلط باشد زیرا همین که دیگر عصیبت‌های آن خاندان قدرت و غلبه عصیبت خاندان آن رییس را احساس کنند سر فرود می‌آورند و ریاست او را اذعان می‌کنند و پیروی از وی را بر خود لازم می‌شمارند. (ابن خلدون، ۱۳۷۵، ۲۴۹)

بدین‌سان، مطابق یافته‌های ابن خلدون، کسب قدرت در ساختار امپراتوری از طریق قهر و غلبه است. در این ساختار، عنصر سرزمینی نیز دو بخش دارد: مرکز و پیرامون. در تاریخ دولت اسلامی نیز این مسأله هم ریشه‌های نظری دارد و هم ریشه‌های عملی. برخی از نظریه‌پردازان خلافت مانند محمد رشید رضا سعی کرده‌اند درباره همین موضوع نظریه‌پردازی کنند. به اعتقاد او، دوره آرمانی خلافت همان دوران صدر اسلام و دوران خلفای راشدین است و لذا هر دولت اسلامی دیگری باید ضرورتاً شباهتی تام با آن الگوی آرمانی داشته باشد. اما امروزه دیگر خبری از آن دولت آرمانی نیست و جامعه با دو مشکل اساسی برای تجدید خلافت آرمانی مواجه است: یکی فقدان شخصی که بتواند تصدی خلافت مسلمین را عهده‌دار شود و مورد قبول و اجماع عامه مسلمانان باشد. دوم سرزمینی که بتواند مرکزیت خلافت اسلامی را داشته باشد چرا که بعد از فروپاشی امپراتورای عثمانی جامعه اسلامی چندپاره شد و اجماع در مورد مرکز خلافت اسلامی هرگز حاصل نشد. از آن زمان تا کنون به زعم رشید رضا، جامعه وارد فاز خلافت بالفعل شده است. (عنايت، ۱۳۶۲، ۸۲، ۸۸ و ۸۹؛ عنايت، ۱۳۶۳، ۱۵۷-۱۵۸)

از این رو، در ساخت امپراتوری‌ها که بزرگی و وسعت سرزمین یکی از عناصر اصلی آن است، تفکیک هسته و پیرامون بسیار مهم است. در امپراتوری بیزانس، در مورد مناطق بالکان و آناتولی دو تفسیر وجود دارد: یکی آن که آناتولی هسته و بالکان پیرامون. دوم، هر دو هسته و پیرامون عبارت است از کشورهای حول آن. هنگام بحث از امپراتوری بیزانس در منظر افکار عمومی، عنصر آسیایی و اروپایی شرق بیزانس غالب است.

۲. سیمای عمومی دولت اموی

دولت اموی پس از خلافت اولی قریش حکومت را به چنگ آورد. بنیان‌گذار آن معاویه بن ابی سفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف بود. ابو سفیان از شیوخ مکه بود که در سال فتح مکه اسلام آورد. مادرش هند دختر عتبه بود که در میان قریش زنی مورد احترام بود. او نیز در سال فتح مکه مسلمان شد. در جنگ احد، همو بود که حمزه عموی پیغمبر را مثله کرد و پاره‌ای از جگر او را به دندان خایید. از این رو، معاویه را «ابن آکله الاکباد» می‌گفتند. معاویه در امور دنیا فردی خردمند، دانا و بردبار بود؛ سلطانی نیرومند، سیاست‌مدار و باتدبیر و عاقل و فصیح و بلیغ به شمار می‌رفت. او اهل بذل و بخشش، و شیفته ریاست بود و بدان عشق می‌ورزید. ابن طقطقی مهم‌ترین ویژگی معاویه را بردباری او می‌داند، و همان را رمز تصاحب خلافت می‌داند. به زعم او، معاویه به واسطه بردباری خود خلیفه جهان شد و فرزندان مهاجرین و انصار که هر یک خود را برای خلافت برتر از وی می‌دانستند، در مقابل او خاضع شدند. (ابن طقطقی، ۱۱۳۶۷، ۱۴۳)

دولت اموی بعد از شورش‌های شام و نقاط دیگر، و متعاقب درگیری‌های امام حسن و معاویه به وجود آمد، و در نتیجه آن معاویه به منزله مرد اول ساخت قدرت سیاسی مطرح شد. به باور برخی متفکران، خلافت اموی نام دولتی است که به دست جانشینان پیامبر درست شد. این دولت از سویی، دولتی بسیار بزرگ بود، چرا که بخش وسیعی از بیزانسی‌های شمال آفریقا، ساسانیان ایران و عراق، اندلس و سمرقند و روم و... را در برمی گرفت، و از دیگر سو، حاکمیت اموی متشکل از گروه کوچکی از مسلمانان عرب بود که مطابق دیدگاه ابن خلدون، عصبیت قومی و عصبیت دینی را با هم ترکیب کرده بودند، و ساختار جدیدی از قدرت را در این سرزمین تشکیل داده

بودند. به همین دلایل می‌توان این دولت را امپراتوری قلمداد کرد. اما این خلافت دو ویژگی داشت که آن را از سایر امپراتوری‌های زمان خود متمایز می‌ساخت: نخست، برخلاف امپراتوری‌های هم‌جوار، دولت اموی مبتنی بر غلبه نیروی نظامی بود. عنصر عصبیت در بسیاری از ساختارهای قدرت وجود داشت، اما عصبیت با عنصر نظامی همراه نبود. مثلاً خلافت مدینه قبل از امویان بر عنصر قبیله استوار بود، ولی عنصر نظامی در آن کاربرد نداشت. ولی ساختار بنی‌امیه از طریق نیروی نظامی و عصبیت قبیله‌ای پدید آمد. دوم، بنی‌امیه نظامی از ولایت‌عهدی و جانشینی را درست کرد به طوری که همه زمامداران آن از خاندانی واحد بودند. بر خلاف دولت مدینه و خلفای راشدین که از نسبت‌های مختلف قریش بودند، دولت اموی همه از خاندان امیه بودند. (ابن خلدون، ۱۳۶۳، ۶۴۳)

به عقیده برخی از محققین، معاویه مؤسس نظام پادشاهی و سلطنتی در تمدن اسلامی است. البته در برخی از منابع اسلامی، قبل از ظهور دولت اموی این شکل از قدرت پیش‌بینی شده بود. حنبلی‌ها از پیامبر نقل کرده‌اند که خلافت سی سال و پس از آن پادشاهی خواهد بود. اهل سنت آن سی سال را به دوران خلفای راشدین و امام حسن تعبیر کرده‌اند. البته در مورد معنای آن بین متفکرین اختلاف نظر وجود دارد. عابد الجابری دولت اموی را یک تأسیس جدید در تاریخ دولت‌های اسلامی می‌داند و معتقد است پس از جنگ‌های رده جامعه اسلامی دچار پراکندگی و از هم گسیختگی شد. تأسیس دولت اموی به معنای تجدید اتحاد مسلمانان بود و آن سال (سال ۴۱ هـ) سال جماعت یعنی سال همبستگی نامیده شد (جابری، ۱۳۸۴، ۲۶۹). اشاعره، به خصوص ابوالحسن اشعری، به این دیدگاه اعتقاد راسخ دارند. به باور جابری، پادشاهی معاویه در واقع دولت اسلامی را که در آستانه انقراض بود دوباره نجات داد.

در مقابل این دیدگاه، شیعیان، معتزله و خوارج قرار دارند که معتقدند دولت اموی نه یک تحول مثبت برای اتحاد مسلمانان بلکه نقطه انحرافی بزرگ در دولت اسلامی بود. آن‌ها حدیث فوق را دال بر تأکید پیامبر بر بروز انحراف بعد از سی سال می‌دانند. به نظر آن‌ها، پیامبر با این حدیث تأسف خود را از ظهور دوره سختی بعد از عصر آرمانی دولت مدینه اظهار می‌دارد. پیامبر با این پیش‌بینی از استحاله حکومت اسلامی به سبک قیصرهای کسری و روم خبر می‌دهد (فیرحی، ۱۳۷۹، ۱۷۰-۱۷۱). البته گذار از خلافت و دولت دینی به امپراتوری و تغلب، امری دفعی و ناگهانی نبود، بلکه ریشه‌های

کم بیش طولانی در دوره‌های قبل داشت. ابن خلدون متفکر بزرگ اسلامی به‌منزله یک ناظر بیرونی که تحولات دولت‌های اسلامی را بررسی می‌کند، بر آن است که «خلافت نخستین بدون عنصر پادشاهی شکل گرفت اما به تدریج عناصر، معانی و مقاصد ساختار سلطنتی به هم پیوند خوردند و درست در موقعی که عصیبت خلافت از عصیبت سلطنت جدا شد، کار خلافت اسلامی به سلطنت مطلقه انجامید» (ابن خلدون، همان، ۴۰۰). متفکران اسلامی معتقدند که بنیاد اولیه سیاست در اسلام بر دین استوار بود و حکومت از ضمیر خودآگاه و مبتنی بر دین انسان‌ها برمی‌خواست، و این نظام به تعبیر ابن خلدون نظام خلافت است. اما این نظام به تدریج از طریق عصیبت و عنصر نظامی دچار تحول و دگرگونی شد، و همین که پیامبر از دنیا رفت، عنصر شمشیر و عصیبت از غلاف خارج شد، و سرگذشت رقت‌باری را برای جامعه اسلامی رقم زد.

همان طور که اشاره شد، بنیان‌گذار دولت اموی معاویه فرزند ابوسفیان بود. پدرش از بزرگان و شیوخ مکه بود که در سال فتح مکه اسلام آورد. او ابتدا اسلام نمی‌آورد، و طی فتح مکه اسیر پیامبر شد. نزدیکان پیامبر اصرار داشتند که او را تنبیه یا زندانی کنند، اما پیامبر او را آزاد کرد و طوری وانمود کرد که او ارزش نگهداری ندارد. این برخورد پیامبر بعدها پس از حادثه کربلا که حضرت زینب در جلسه یزید حاضر شد و نطق مهمی ایراد کرد، مورد اشاره زینب قرار گرفت. زینب در آن جلسه یزید را با عنوان یا *ابن الطلقاء* (یعنی فرزند کسی که پیامبر در روز فتح مکه او را آزاد کرد چرا که ارزش نگهداری نداشت) مورد خطاب قرار داد (جابری، همان، ۲۰۶). مفسرین این عبارت زینب را یک کنایه سیاسی می‌دانند. با این نکات، می‌توان ویژگی‌های عمده دولت اموی را در چند مورد عمده برشمرد.

۳. ویژگی‌های دولت اموی

۱-۳. قبیله‌گرایی

معاویه در امر سلطنت به غایت زکی و بافراست بود، و به شدت شیفته قدرت. ابن طقطقی در کتاب *تاریخ فخری* مهم‌ترین ویژگی معاویه را که موجب خلافت او شد بردباری می‌داند. معاویه گام‌های مهمی برای تصاحب قدرت برداشت. نخست، اولین کسی بود که در درگاه خلافت غلامان و چاکران و دربان را گماشت. ارتباط پیامبر و خلفای راشدین با مردم رو در رو و مستقیم بود؛ یعنی مردم به مسجد می‌رفتند و ایشان

هنگام نماز یا بعد از نماز ساعتی را برای مردم اختصاص می‌داند و مشکلات مردم را حل و فصل می‌کردند. اما معاویه برای اولین بار رسم حاجبی را پایه گذاشت؛ یعنی گذاشتن حجاب بر درگاه خویش. بدین‌سان، مردم نمی‌توانستند به طور مستقیم با خلیفه ملاقات کنند و باید از حجاب‌هایی می‌گذشتند. دوم، تاسیس دیوان برید؛ واژه برید به معنی دوازده مایل است که امروزه معنای پست هم می‌دهد. در آن زمان برای رساندن اخبار و اطلاعات و البته ابتدا برای رساندن نامه‌ها، معاویه با ذکاوت این دیوان را تاسیس کرد.^۱ یعنی اسب‌هایی لاغراندام را انتخاب می‌کردند و نامه را با آن‌ها تا ۱۲ مایل می‌بردند. در پایان ۱۲ مایل، اسب‌هایی دیگر قرار داده بودند که بقیه راه را تا ۱۲ مایل با آن‌ها می‌پیمودند، و این ادامه داشت تا مقصد. هدف دیگر معاویه از تاسیس دیوان برید، علاوه بر رساندن مرسولات و نامه‌ها (ابتدا تنها مرسولات دولتی را می‌بردند اما بعدها مردم نیز از آن استفاده کردند) رساندن اخبار و اطلاعات به شام، مرکز خلافت، بود. گستردگی حوزه خلافت اسلامی به گونه‌ای بود که شام مرکز خلافت فاصله زیادی از مناطق پیرامونی و تابعه داشت. برای این‌که اخبار دولت اموی به شام برسد، ساختار خبررسانی و اطلاع‌رسانی دقیقی لازم بود. اهمیت این نوع استفاده از دیوان برید تا حدی است که برخی متفکران معتقدند این دیوان در سرکوب جنبش‌های شیعی که در اواخر دوران اموی ظهور کرد، نقش مؤثری بازی کرد. سوم، تاسیس دیوان خاتم بود (فیرحی، ۱۳۸۲، ۱۱۰). دیوان خاتم متصدی ثبت نامه‌های مربوط به خلافت بود. معمولاً نامه‌ای که وارد دستگاه خاتم می‌شد، نسخه‌ای از آن را گرفته، نخی از آن

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۱. البته برخی متفکران معتقدند تاسیس پست برای نخستین بار در تاریخ در دوران هخامنشی اتفاق افتاد. آن‌ها معتقدند داریوش شاه برای اداره سرزمین پهناور ایران که از دانون تا حبشه و از حبشه تا رود سند، زیر فرمان دولت هخامنشی و زیر یک قانون درآمده بود اقدامات بی نظیری انجام داد از جمله احداث شاهراه شوش-ساردیس به طول تقریبی ۲۶۰۰ کیلومتر بود که شوش را به ساردیس در نزدیکی سواحل مدیترانه متصل می‌ساخت. در طول این بزرگراه استراحت گاه‌ها و ایست گاه‌های خاصی نیز احداث شده بود که امر بازرگانی و همچنین ایجاد ارتباط و رساندن نامه‌ها را سرعت خارق العاده‌ای می‌بخشید. چاپارهای تندرو در این ایست گاه‌ها اسب‌های خود را عوض می‌کردند و با اسبانی تازه نفس با سرعت و در اسرع وقت پیام‌ها و نامه‌ها را به مقصد می‌رساندند. این شبکه ارتباطی نخستین شکل پست سریع السیر در جهان بود. (پروفسور علیرضا شاپور شهبازی ۱۳۸۳: CD شکوه تخت جمشید، تهیه‌کننده فرزین رضاییان و حسین حضرتی، شرکت طلوع ابتکارات تصویری.)

عبور می‌دادند و مهر و موم می‌کردند و به جای دیگر می‌فرستادند. می‌گویند انگیزه تأسیس دیوان هم این بود که معاویه برای فرمان‌دار خود در عراق می‌نویسد که مبلغ ۱۰۰ هزار درهم را به حامل نامه بدهد. حامل نامه در بین راه نامه را می‌گشاید و رقم را به ۲۰۰ هزار درهم تغییر می‌دهد. بعد از حساب و کتاب مالی متوجه این دست‌کاری می‌شوند و برای ممانعت از تکرار این موارد، به‌خصوص نامه‌های مالی، این دیوان تأسیس شد. دیوان نقش مهمی در تحکیم روابط مبتنی بر قبیله داشت. چرا که نامه‌های محرمانه را از این طریق ارسال می‌کردند؛ به‌خصوص در مورد نامه‌هایی که به جاسوسان سپرده می‌شد، از این روش استفاده می‌کردند.

همه این اقدامات در راستای تحکیم منطق قبیله بود. اما مهم‌تر از آن‌ها که معاویه را از مسیر قوانین اسلامی دور کرد و سنگ‌بنای تغییر قوانین اسلامی را گذاشت، مسئله استلحاق یا برادرخواندگی زیاد بن ابیه از سوی معاویه بود. سمیه مادر زیاد از زنان بدکاره عرب به شمار می‌رفت، و ابو سفیان پدر معاویه از جمله کسانی بود که با او در آویخت و به زیاد آبستن شد و او را در فراش شوهرش عبید به دنیا آورد. چون زیاد بزرگ شد، به امور دیوانی پرداخت و در دوره خلافت عمر و علی (ع) عهده‌دار مسئولیت‌های دیوانی شد. پس از شهادت امام علی (ع)، معاویه تلاش زیادی کرد تا او را در سلک یاران خود قرار دهد و در این جهت مسئله برادرخواندگی را پیش کشید و سرانجام هر دو نفر به وابستگی زیاد به ابوسفیان اتفاق کردند و گواهی در مجلس حاضر شده، شهادت دادند که زیاد فرزند ابو سفیان است. از جمله گواهان ابو مریم شراب‌فروش بود که سمیه را برای ابو سفیان آورده بود. البته ابومریم زمان شهادت دادن دیگر مسلمانی خوب به شمار می‌رفت. به هر حال، بسیاری از متفکران قضیه استلحاق را نخستین سنگ‌بنای تحریف قوانین اسلامی از سوی معاویه می‌دانند (ابن طقطقی، پیشین، ۱۴۹-۱۵۱). پس از این مسئله، زیاد از یاران و پشتیبانان معاویه شد و معاویه او را والی بصره، خراسان و سیستان کرد، و هند، بحرین و عمان را بدان اضافه کرد و در پایان کوفه را هم بدان افزود. از آن پس، زیاد در انتهای نامه‌های خود می‌نوشت: زیاد بن ابو سفیان. این قضیه در واقع تفوق منطق قبیله بر منطق عقیده بود؛ چه، او در جهت تحکیم ساختار عشیره‌ای مد نظر خود حاضر شد قواعد مسلم اسلامی را زیر پا گذارد. چرا که قضیه استلحاق نخستین مسئله‌ای بود که احکام شریعت اسلام، به وسیله آن آشکارا رد شد. زیرا حکم پیغمبر (ص) این بود که: «فرزند از بستر است و زناکار را

بهره سنگ است»^۱ (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۸، ج ۷، ۸۱؛ ج ۶، ۳۵۴). این قبیله‌گرایی یا عرب‌گرایی به جای اسلام‌گرایی مهم‌ترین ویژگی خلافت معاویه بود.

۳-۲. غیرستیزی

دومین اقدام مهم معاویه در راستای منطق قبیله غیرستیزی بود. مهم‌ترین جلوه این غیرستیزی سرکوب شدید مخالفان بود. در میان مخالفان سنتی و ریشه‌دار او شیعیان جای‌گاه ویژه‌ای داشتند. معاویه تلاش وسیعی برای خلع نفس شیعیان شناخته‌شده به عمل آورد. ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می‌نویسد که بعد از ماجرای حکمیت بصر بن عطار عامل معاویه سی هزار تن از شیعیان را به قتل رساند (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۹، ج ۷، ۸۱؛ ج ۶، ۳۵۴). ابن سعد نیز در الطبقات الکبری می‌نویسد رجال شیعه برای محمد حنفیه نامه نوشتند که در راه محبت شما گردن‌های ما را می‌زنند و کسی به گواهی و شهادت ما توجه نمی‌کند و ما را در بلاد آواره کرده‌اند (ابن سعد حمد، بی تا، ۹۵). حُجر بن عدی کندی از نخستین شیعیانی بود که به صورت دست‌بسته توسط معاویه کشته شد. مسعودی در گزارش چگونگی قتل حُجر می‌نویسد، وقتی مرد یک‌چشمی که از سوی معاویه مأمور قتل حُجر شده بود در دوازده میلی دمشق به او رسید، خطاب به او گفت:

ای سرور ضلال و منبع کفر و طغیان و دوستدار ابوتراب، امیر المومنین به من فرمان داده است تا تو را با یارانت بکشم مگر آن که از کفر خویش برگردید و رفیقان را لعن کنید و از او بیزاری جوئید. حُجر و جماعتی از همراهان وی گفتند تحمل شمشیر تیز آسان‌تر از این است که تو می‌گویی و به پیشگاه خدا و حضور پیمبر و وصی او رفتن به نظر ما بهتر از به جهنم رفتن است.... آنگاه پیش آمد و گلویش را بریدند و دیگر یارانش که با گفته او موافقت داشتند بدو پیوستند. گویند کشته شدن آن‌ها به سال پنجاهم بود. (مسعودی، ۱۳۷۸، ۸)

از دیگر شهدای بزرگ که به دست معاویه در راستای منطق قبیله به شهادت رسید، عمرو بن حمق خزاعی بود. پیامبر آن قدر به او علاقه داشت که برای او دعا کرد که همواره از نعمت جوانی بهره‌مند باشد، و لذا نقل می‌کند که حتی در هشتاد سالگی یک

۱. الولد للفراش و للزانی الحجر

موی سپید در بدن نداشت. او نیز در موصل توسط حاکم معاویه عبدالرحمان بن ام حکم به قتل رسید و سر او را که نزد معاویه فرستاده بودند در بلاد شام بر سر نیزه گردانند؛ و آن اولین سری بود که در اسلام به روی نیزه رفت. معاویه زن او را نیز در دمشق زندانی کرد و سر شوهرش را در زندان پیش او فرستاد (ابی یعقوب، ۱۳۷۸، ۱۶۴-۱۶۵).

معاویه دستگاه تبلیغاتی وسیعی از خطبا و اهل منبر را علیه شیعیان بسیج کرده بود. با وجود چنین دستگاهی، آشوب‌گر و ضد‌مردم معرفی کردن افرادی چون خُجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی کار چندان دشواری نبود. چنان‌چه مأمور معاویه خُجر را «رأس الضلال» و «معدن الکفر» خطاب کرد.

۳-۳. سلطنت‌گرایی

سومین اقدام مهم دولت اموی در جهت تحکیم منطق قبیله، تلاش برای حفظ خلافت یا سلطنت در خانواده و قبیله اموی بود. پس از آن که نظام خلافت مبتنی بر نص در سقیفه به نظام شورایی بدل شد، اینک همین نظام توسط معاویه به نظام سلطنتی به سبک سلطنت ایران باستان درآمد؛ با این تفاوت که فردی که در رأس سلطنت قرار گرفت، بر خلاف سلطنت ایران باستان، نه فردی بهره‌مند از فره ایزدی، بلکه به تواتر روایات تاریخی، فردی دچار فساد اخلاقی بود. یزید فاسد بود و هیچ حُسن شهرتی در میان مسلمین نداشت (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۹، ج ۶، ۳۵۴). ابن اثیر در *الکامل فی التاریخ*، مغیره بن شعبه را زمینه‌ساز اندیشه ولایت‌عهدی یزید می‌داند. داستان از این قرار بود که معاویه به دلیلی نسبت به مغیره خشمگین شد و تصمیم گرفت او را از حکومت کوفه عزل کند و سعید بن عاص را به جای او بگمارد. لذا او را به شام احضار کرد. او برای آن که معاویه توضیح زیادی از او نخواهد، به محض این که نزد معاویه رسید، چنین گفت: دیدی بعد از عثمان مسأله خون‌ریزی و جنگ‌ها را؛ پس تا زنده‌ای یزید را به ولایت‌عهدی منصوب کن که اگر مردی یزید پشوانه‌ای برای جامعه اسلامی باشد. معاویه گفت چه کسی حاضر است، زیر باز ولایت‌عهدی یزید برود. مغیره جواب داد: کوفه با من، بصره با زیاد و شام نیز در اختیار تو باشد. بعد از شام و کوفه و بصره چه کسی جرأت مخالفت با یزید را خواهد داشت. معاویه پذیرفت، مغیره نیز به کوفه بازگشت و عده‌ای از پیرمردان کوفه را با خود به شام آورد و به معاویه گفت این‌ها

آماده‌اند تا زمینه ولایت‌عهدی یزید را آماده کنند. معاویه تشکر کرد و رو به مغیره کرد و گفت این‌ها دینشان را چه مقدار فروختند؟ مغیره گفت به سی هزار درهم. معاویه خندید و گفت دینشان را خیلی ارزان فروختند (ابن اثیر، ۱۳۹۸/هـ / ۱۹۷۸ م، ۲۴۹). این جریان مورد انتقاد همه فرق اسلامی، به‌ویژه شیعه و سنی قرار گرفت. شیعه سلطنت را نظامی منفور می‌دانست که معاویه آن را بر عالم اسلامی تحمیل کرد، و اهل سنت نیز معتقدند معاویه بنای شکوه‌مند عرب در عصر خلفای راشدین را ویران کرد و بر ویرانه‌های آن سلطنت اموی را تأسیس کرد، و با این کار درهای فتنه را در سراسر بلاد اسلامی گشود. معاویه برای این کار راه‌های متعددی در پیش گرفت. نخست، دادن پول‌های کلان به سران قبائل. مثلاً عبدالله بن عمر از مخالفان سرسخت یزید بود. معاویه در آخرین وصیتش به یزید، مراقبت از او را به‌منزله یکی از کسانی که از او بیم دارد، توصیه می‌کند:

... من از هیچ کس بیم ندارم که در کار خلافت با تو نزاع کند جز از چهار نفر از قریش و آن‌ها عبارتند از: حسین بن علی، و عبدالله بن عمر، و عبدالله بن زبیر، و عبدالرحمان بن ابوبکر. اما عبدالله بن عمر عبادت وی را از پای در آورده است. چنانچه کسی جز او نماند با تو بیعت خواهد کرد... (ابن طقطقی، همان، ۱۵۳).

معاویه این مخالف سرسخت را با یک‌صد هزار درهم خریداری کرد، و او را در زمره مدافعان یزید درآورد (ابن اثیر، همان، ۲۵۰). دوم، استفاده از شعرای برجسته عرب برای مدح یزید. عده‌ای از شعرا تحت تأثیر پول‌های گزاف معاویه، شعر را در خدمت خلافت یزید قرار دادند. طبعاً انسان‌گرایی زیادی به شعر دارد؛ به‌خصوص دنیای عرب در برابر شعر حساسیتی فوق‌العاده داشت. البته برخی از شعرا نیز به دلیل بی‌لیاقتی یزید حاضر نشدند برای او شعر بگویند، و معاویه ناچار شد از شعرای نصرانی استفاده کند. سوم، استفاده از خطبا و سخن‌گویان. این مسأله در کنار شعر نقش بسیار مهمی در جا انداختن ولایت‌عهدی یزید داشت. آن‌ها به واسطه پول‌هایی که معاویه هزینه می‌کرد تمامی منابر و خطبه‌ها را سرشار از تبلیغ برای یزید کردند، و این در حالی بود که حتی نزدیک‌ترین افراد به معاویه نیز یزید را از نظر اخلاقی فاسد می‌دانستند. مثلاً معاویه در نامه‌ای خطاب به زیاد حاکم بصره نوشت که مغیره حاکم کوفه مردم را برای بیعت با

یزید آماده می‌کند و تو نیز در بصره چنین کن. زیاد به طور محرمانه فردی را برای رساندن این پیام نزد معاویه فرستاد:

ای امیر همانا نامه ات با دستوری که در آن بود به من رسید، آیا مردم چه می‌گویند هر گاه آنان را به بیعت با یزید دعوت کنیم با این که او با سگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند و جامه‌های رنگین می‌پوشد و پیوسته شراب می‌نوشد و شب را با ساز و آواز می‌گذراند. و هنوز حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر در میان مردمند، لیکن می‌شود که او را دستور دهی تا یک سال یا دو سال به اخلاق اینان در آید، شاید بتوانیم امر را بر مردم مشتبه سازیم. (یعقوبی، همان، ۱۴۸)

با تمام این شیوه‌ها، بسیاری از چهره‌های متنفذ سیاسی زمانه از جمله عبدالله بن زبیر، سعد بن ابی وقاص پدر عمر سعد یکی از اعضای شورای شش نفره خلافت، از سوی عمر، عبدالرحمان ابن خالد پسر خالد بن ولید، عبدالرحمان بن ابی بکر و مهم‌تر از همه حسین بن علی در ردیف سرسخت‌ترین مخالفان خلافت یزید بودند. اما معاویه با روش‌های مختلف تطمیع، ارعاب، قتل و سرکوب، اغلب این مخالفان را از سر راه برداشت و زمینه خلافت یزید را فراهم کرد.

۳-۴. عقل ستیزی

در دوران بنی‌امیه، عرب‌ها آگاهی چندانی از علوم نداشتند، و اطلاعات آن‌ها محدود به مسائلی بود که سینه به سینه و دهان به دهان نقل می‌شد. این دانش‌ها صرفاً مبتنی بر تجربه بودند و کمتر در مدارس آموزش داده می‌شدند. بیش‌تر این اطلاعات راجع به طب و نجوم بود. اطلاعات عرب از نجوم مبتنی بر آنچه از بابلیان فراگرفته بودند، از قبیل مواقع بروج و منازل ماه و آفتاب بود. اطلاعات آن‌ها راجع به طب نیز ناچیز و بی‌اهمیت بود. طب عرب عبارت بود از مقداری اوراد که با تجویز بعضی از ادویه و عقاقیر همراه بود. زیرا عرب جاهلی امراض را بیش‌تر نتیجه زیان‌هایی می‌دانست که از ارواح خبیث به انسان می‌رسید، و بهترین راه برای اخراج اجنه و شیاطین نیز خواندن اوراد و ادعیه بود. (صفا، ۱۳۷۱)

بدین سان، عرب عصر اموی هرگاه هنگام فتوحات به کتابی دست می‌یافت، به سوختن و نابود کردن آن مبادرت می‌کرد. این مسأله تا حدودی در دوره پیش از اموی ریشه داشت. مثلاً هنگامی که عمرو بن العاص مصر را فتح کرد، ذخایر علمی اسکندریه را در میان گرمابه‌های اسکندریه تقسیم کرد تا آن‌ها را بسوزانند، و استفاده از این کتب برای گرم کردن گرمابه‌ها شش ماه طول کشید. پس در تمام دوران حکومت اموی، نه تنها به علوم عقلی توجهی نمی‌شد، بلکه اشتغال به این علوم را شغل بندگان می‌دانستند و آن را ننگ تلقی می‌کردند (صفا، همان، فصل اول).

۳-۵. ثروت‌گرایی

تحکیم ساخت قدرت نژادی مبتنی بر عرب‌گرایی افراطی بنی‌امیه، بر اثر فشار مضاعف بر اهل جزیه و خوارج تکمیل شد. این قبیله‌گرایی موجبات مخالفت بسیاری از قبایل عرب با بنی‌امیه را فراهم آورد. ساختار اقتصادی به سبک پادشاهی‌های بزرگ استوار شد. برای نخستین بار ساختمان‌های مجلل با استفاده از نیروی کار مردمی بدون پرداخت مزد احداث شد. هم‌چنین مصادره اموال مردم و استفاده شخصی از آن‌ها، از بدعت‌های زمام‌داران اموی بود. یعقوبی نقل می‌کند که روزی عبدالله بن عمر نزد وی رفت. گفت ای ابو عبدالله کاخ ما را چگونه می‌بینی؟ گفت اگر از مال خدا باشد، از خیانت‌کاران، و اگر از مال خودت باشد از اسراف‌کاران هستی (یعقوبی، همان، ۱۶۰-۱۶۶). معاویه استفاده از خراج و اموال خالصه را نیز در راستای سیاست و منطق قبیله و در جهت فشار بر مردم مورد استفاده قرار داد. یعقوبی به تفصیل این وضعیت را ترسیم می‌کند. در دوران معاویه خراج بسیاری از مناطق افزایش یافت. خراج عراق و مضافات آن در ایران بر شش صد و پنجاه و پنج میلیون درهم قرار گرفت؛ خراج سواد صد و بیست میلیون درهم بود؛ خراج فارس هفتاد میلیون؛ خراج اهواز و مضافات آن چهل میلیون؛ خراج یمامه و بحرین پانزده میلیون درهم؛ خراج شهرستان‌های دجله ده میلیون درهم؛ خراج نهاوند و ماه کوفه که دینور باشد و ماه بصره که همدان است و مضافات آن از اراضی عراق عجم چهل میلیون درهم؛ خراج ری و مضافات آن سی میلیون درهم؛ خراج حلوان بیست میلیون درهم؛ خراج موصل و متعلقات آن چهل و پنج میلیون درهم؛ و خراج آذربایجان سی میلیون درهم بود.

معاویه املاک آبادی را که پادشاهان ایران خالصه خود قرار داده بودند نیز خالصه خود قرار داد، و تیول جمعی از بستگان خویش ساخت. عامل عراق از درآمد خالصه‌هایی که معاویه در این نواحی داشت، صد میلیون درهم نزد وی می‌فرستاد. صله‌ها و جایزه‌های معاویه از همین درآمد بود. یعقوبی در ادامه گزارش خود چنین می‌نویسد:

معاویه در شام و جزیره و یمن مانند عراق عمل کرد و آبادی‌های خالصه پادشاهان را برای خود برگزیده خالصه خویش قرار داد و آن‌ها را تیول خاندان و نزدیکان خویش ساخت و نخستین کس بود که در تمام دنیا خالصه‌هایی داشت. حتی در مکه و مدینه که آن‌جا نیز چندین بار خرما و گندم داشت که همه ساله برای او حمل می‌شد. (یعقوبی، همان، ۱۶۷-۱۶۸)

هر چند این قول از این لحاظ که معاویه را در دنیا نخستین فرد دارای اموال خالصه می‌داند، اغراق‌آمیز است، اما به هر حال او تقویت بنیان‌های مالی دربار خود را مورد اهتمام جدی قرار داد؛ به طوری که با اتخاذ الگوی سلطنت ساسانی به بازسازی نظام مالی پرداخت. دیوان عطا در زمان عمر تأسیس شد؛ هر چند در آن زمان هم متأثر از پادشاهان ایرانی بود. صاحب کتاب تاریخ فخری در این زمینه چنین می‌نویسد:

در زمان عمر وقتی گنجینه‌های ملوک ایرانی به تصرفشان آمد و بارهای طلا و نقره و جواهر نصیبشان شد نمی‌دانستند چگونه آن را ضبط و میان مسلمانان تقسیم کنند که یکی از مرزبانان ایران به نام هرمرزان مرزبان که در مدینه بود به عمر گفت که پادشاهان ایران چیزی دارند که آن را دیوان گویند (ابن طقطقی، ۱۳۶۷، ۱۱۲-۱۱۳).

بنابر این، اولین بار ترتیب دیوان و دفتر در زمان عمر با اقتباس از ایرانیان شکل گرفت. این دیوان البته در زمان معاویه کامل‌تر شد و کارکرد آن تغییر کرد؛ به طوری که این نهاد جزئی از نهاد خلافت شد و درآمد آن مطلقاً در اختیار خلیفه قرار گرفت. همین‌طور نظام خالصه و املاک سلطانی را احیا کرد. بستن مالیات بر مقرری کارمندان، مصادره نصف اموال مأموران عالی‌رتبه دولت پس از مرگ یا استعفا، بستن جزیه بر تازه مسلمانان سمرقند و خراسان و ماورالنهر. تأثیر تعیین جزیه برای خراسانیان تا حدی بود که گفته‌اند قانون جزیه یکی از بحران‌های دولت اموی منطقه خراسان و عامل پیوستن آن‌ها به جنبش ضدعباسی بود. (فیرحی، ۱۳۷۹، ۱۷۰-۱۷۱)

۴. نقد و ارزیابی دولت اموی

۴-۱. نقاط قوت

در ارزیابی دولت اموی، می‌توان به چهار نقطه قوت اشاره کرد. شاید بتوان علت توسعه و گسترده‌گی دولت اموی را به رغم دوران نه چندان طولانی آن، متأثر از این عوامل قدرت دانست. (S. E. Finer, 1999, 670-674)

۱. اقتصاد پُرونق: ساختار قدرت بنی‌امیه به سبب حجم عظیم جمعیت سرزمین آن، از یک بازار مشترک و بزرگ برخوردار بود. روند رو به رشد جمعیت شهرهای امپراتوری اموی در برخی از مناطق با شهرهای اروپایی قابل مقایسه بود؛ به طوری که در همان قرون اولیه اسلامی پایتخت مصر حدود ۱۰۰ هزار نفر، کوفه ۱۵۰ هزار نفر، بصره ۲۰۰ هزار نفر، و بغداد که بعدها به منزله پایتخت عباسیان انتخاب شد از ۳۰۰ تا ۵۶۰ هزار نفر جمعیت داشته است. سایر شهرهای وابسته به این امپراتوری نیز وضعیت مشابهی داشتند. این جمعیت فراوان و گسترش بازارهای زیاد، باعث شد تا تجار مسلمان سرتاسر حوزه گسترده دولت اسلامی و حتی ماورای آن در مناطق هند و هند شرقی را نیز تحت پوشش تجارت و بازار مشترک خود قرار دهند. در گزارش‌های تاریخی آمده است که بخش عمده‌ای از طلاهای به دست آمده از اموال مصادره شده از کلیساها و قصرهای پادشاهان گذشته که در اختیار مسلمانان قرار گرفته بود، آرام آرام به دارایی تجار مسلمان افزوده شد. هم‌چنین، طلای معادن آفریقا با توجه به گرایش تجار و بازرگانان ایرانی، به سرعت در میان تجار مسلمان گسترش یافت (Ashtor, 1974, 90-91). نقره هم از مناطق افغانستان، به‌خصوص شرق ایران جمع‌آوری می‌شد. در کل طلا و نقره ثروت عظیمی را در تمدن اسلامی ایجاد کرده بودند. این وضعیت اقتصادی و گرایش تجار از یک سو، و گسترش جمعیت و رشد بازارها از سوی دیگر، موجب شده بود تا امپراتوری اموی از ثروت و مکنّت زیادی برخوردار شود.

۲. قدرت نظامی: در ابتدا، کار امویان تا حدودی مشکل بود، چرا که ناچار بودند با گروه‌ها و قبایلی که شباهت زیادی با خودشان داشتند بجنگند، و ابزارهای نظامی نیز فقط اسب، سواره‌نظام و پیاده‌نظام و شمشیر بود. قبایل نیز از یک هم‌سنگی نسبی برخوردار بودند. به هر حال، امویان این فاز را پشت سر گذاشتند و بسیاری از ارتش‌های بزرگ را منقرض کردند؛ ارتش‌هایی که حتی از لحاظ امکانات بزرگ‌تر بودند، و همین باعث تعجب مورخان است. اما بعدها کار آنان آسان شد؛ به سبب

این‌که تنها قدرت معارض، حوزهٔ بیزانس بود. این حوزه به حالت تهاجمی تمایل زیادی نداشت، بلکه همواره گرایش غالبش، بر موضع‌گیری دفاعی بود و همین مسأله موجب شده بود که تا حدود زیادی کار بر امویان ساده‌تر شود. در اروپا، فئودال‌های سواره‌نظام هنوز قدرت فزاینده‌ای کسب نکرده بودند، و لذا تهدید جدی برای امویان محسوب نمی‌شدند. در آسیای مرکزی هم مخالفت‌ها در حد مخالفت قبایل بود که امویان در آغاز کار زهر چشم آن‌ها را گرفته بودند. لذا دومین عنصری که به تقویت امویان کمک کرد، قدرت نظامی آن‌ها بود. (Holt, Lambton and Lewis (ed.), 1970, 469-510)

۳. عدم نیاز به تأسیس یک دستگاه گستردهٔ اداری: یکی از هوش‌مندی‌های حکام اموی و خصوصاً معاویه این بود که به راحتی و سهولت، از تجارب دیگران بهره می‌گرفت. در این مقطع، دو الگوی خوب و مناسب حکومت در دسترس حکام اموی بود: یکی الگوی سیاسی و مدیریتی ساسانیان ایران، و دیگری، الگوی امپراتوری بیزانس شرقی. امویان با کسب تجارب مفید این دو امپراتوری، نیاز زیادی به تأسیس ساختار مدیریتی جدید نمی‌دیدند. گرچه این ساختارها با ساختارهای مدیریتی اروپا یعنی امپراتوری شارلمانی و روم مقدس تفاوت داشت، تجربهٔ حکومت‌های شرقی به کارشان می‌آمد. برای مثال، تأسیس دیوان مالی بر مبنای معیارهای قومیتی و طبقاتی و هم‌چنین نظام ولایت‌عهدی، با استفاده از الگوی سلطنت ایرانی صورت گرفت. (فیرحی، ۱۳۷۹، ۱۷۴-۱۸۳)

۴. تأسیس جامعه و فرهنگ جدید (تمدن اسلامی): هر چند واضح این تمدن پیامبر اسلام است، اما تأسیس برخی ساختارهای آن با استفاده از الگوهای پیرامونی چون ایران باستان و بیزانس، از طریق غلبه بر سرزمین‌های واجد سنت‌های باستانی حاصل شد. چنین پدیده‌ای در تاریخ بی‌نظیر بود که ساختارهای باستانی بسیاری از ارزش‌ها و ارج‌های خود و پیشینهٔ خود را کنار بگذارند و آن را با ارج‌ها و ارزش‌های فرهنگ جدید (فرهنگ اسلامی) منطبق سازند. شاید به همین دلیل بود که تمدن جدیدی با دو عنصر مهم شکل گرفت: اسلام و زبان عربی. (Holt, Lambton and Lewis, op. cit.) (469-510) اسلامی کردن سرزمین‌هایی که به دست مسلمانان فتح می‌شد، با سرعت هر چه تمام‌تر انجام می‌شد. سرعت در این مقوله از آن‌جا دارای اهمیت است که برخی از این سرزمین‌ها مثل ایران دارای سنت‌های ریشه‌دار و باستانی بودند و اسلامی شدن مناطقی چون ایران، سوریه و مدیترانه با این سرعت، تعجب‌آور بود. زبان عربی نیز که هر چند به اندازهٔ خود اسلام مقبول نبود، ولی تا حدود زیادی مورد قبول واقع شد. این موضوع در سرزمین

ایران که زبانش با زبان سایر حوزه‌ها تفاوت داشت، از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود. مسلمانان زبان عربی را واجد قداست می‌دانستند، چرا که به نظر آن‌ها خداوند این زبان را برای اعلام اوامر و نواہیش برگزیده بود. بنابر این، آن‌ها حساسیت ویژه‌ای در مورد این موضوع داشتند؛ به طوری که تا مدت‌ها قرآن به هیچ زبانی ترجمه نشد. آن‌ها ترجمه قرآن را شکستن قداست زبان عربی می‌دانستند. حتی در سرزمین‌هایی که عربی زبان اصلیشان نبود، قرآن به شکل عربی رواج یافت. (Finer, op. cit., 671)

۴-۲. نقاط ضعف

در کنار عوامل قوت، چند عامل ضعف مشهود و آشکار در دولت اموی وجود داشت؛ به طوری که چرایی و علل فروپاشی نسبتاً سریع این امپراتوری را می‌توان نتیجه این عوامل دانست. حکومت اموی از سال ۴۱ هجری تا قیام ابومسلم خراسانی در سال ۱۳۲ تداوم داشت. برخی از متفکران رمز و راز این فروپاشی سریع را در سه عامل ضعف ذیل می‌دانند.

۱. گستردگی مشهود/امپراتوری: امپراتوری اموی شامل سرزمین‌های بسیاری از حوزه‌ای بود که بعداً به سرزمین اسلامی موسوم شد. در دورانی که سریع‌ترین وسیله ارتباطی اسب بود، چنین گستردگی، امر حکومت و سیاست را بسیار دشوار می‌کرد. شاید به همین دلیل بود که هارون الرشید خلیفه عباسی، بعدها خلافت اسلامی را به دو بخش شرقی و غربی تقسیم کرد. مشکل اصلی این گستردگی آن بود که در مناطق دوردست لازم بود امیران محلی منصوب شوند. این امیران در حوزه فعالیت خود اختیار مطلق داشتند؛ مسؤولیت جنگ و صلح، گردآوری مالیات، برگزاری مراسم حج و غیره، جزء وظایف اصلی آن‌ها بود. گستردگی دامنه اختیارات امیران محلی موجب شده بود تا امیر محلی مبدل به سنگ زیرین امپراتوری شود. اگر یک امیر محلی ناکارآمد می‌شد، بخش عمده‌ای از درآمدهای مالیاتی مرکز خلافت کاهش می‌یافت، اگر هم قدرت مند می‌شد، خودسری آغاز می‌کرد و در نهایت موجب تضعیف و تهدید مرکز خلافت می‌شد. بنابر این، برقراری تعادل قدرت ضروری بود، هرچند برقراری و تعمیم چنین تعادلی بسیار دشوار بود.

اگر این را به ضعف وسایل ارتباطی نیز اضافه کنید، مشکل چند برابر می‌شود. برخی از منابع تاریخی نوشته‌اند در دوره‌هایی که حکام محلی قدرت می‌گرفتند و از

مرکز خلافت اطاعت نمی‌کردند، اعزام نیرو برای سرکوب آن مدت زیادی طول می‌کشید، چرا که مسافت‌ها بسیار طولانی بود. درست به همین دلیل بود که فقها مفهوم امیر استیلا را در مقابل امیر استکفا وضع کردند. به زعم آن‌ها، دو نوع امیر وجود داشت؛ یکی، امیر استکفا که بنا به کفایت و شایستگی برگزیده می‌شد، و دوم امیر استیلا که با قهر و غلبه و استیلا یافتن بر منطقه‌ای، امارت آن‌جا را تصاحب می‌کرد، و معمولاً تحت شرایطی از سوی مرکز خلافت نیز به رسمیت شناخته می‌شد. در واقع، مرکز خلافت به سبب کندی وسایل ارتباطی و مسافت زیاد، ناچار بود او را به رسمیت بشناسد. مثلاً فاصله ری تا مرو حدود ۸۵۰ مایل بود. اعزام نیروی نظامی به مناطق دور باعث خستگی و مشکلات فراوان بود. جابه‌جا کردن نیروی نظامی با جابه‌جایی‌های عادی متفاوت بود؛ به خصوص تأمین غذای آن‌ها بسیار دشوار بود. سواره‌نظام و پیاده‌نظام نهایتاً روزی ۲۵ مایل می‌توانست حرکت کند؛ لذا حرکت از شرقی‌ترین نقطه تمدن اسلامی به غربی‌ترین نقطه آن حدود ۲۰۰ روز طول می‌کشید. (Finer, op. cit., 672)

فاینر بر آن است که خلفا برای اداره امپراتوری ناگزیر بودند روابط خود را با امیران محلی مستحکم سازند. چند راه برای تداوم این ارتباط وجود داشت. نخست، جلب احترام و اعتماد امیران به اقتدار معنوی خلیفه. خلافت، جانشینی پیامبر را در ذهن تداعی می‌کرد. صرف نظر از این‌که خلیفه ظالم بود یا عادل، نفس خلافت یادآور سلوک پیامبر اسلام بود، و خلفا سعی می‌کردند این مسأله را همواره به منزله یک سرمایه معنوی در اذهان امرای محلی تثبیت کنند. پس خلیفه از عنصر معنوی کمک می‌گرفت تا حکام محلی را به خود جلب کند و به جای این‌که در قالب هیبتی سیاسی ظاهر شود، به منزله رهبری مذهبی و با هیبت الهی و دینی شناخته می‌شد. در طول تاریخ نیز مشروعیت‌های مذهبی از مهم‌ترین مشروعیت‌ها بوده است. دوم، گفت‌وگوی بین طرفین، به‌ویژه از طریق اعزام نمایندگان. کار این نمایندگان این بود که حامل پیام‌هایی بودند از سوی خلیفه به حکام محلی تا آن‌ها را نسبت به حمایت خود پشت‌گرم کنند. در این‌جا خلیفه در نقش یک رهبر مذهبی ظاهر می‌شد. این نقش خلیفه همواره مورد احترام بود. حتی در دوره دوم خلافت عباسی (بعد از متوکل) به رغم ضعف کلی ساختار خلافت، اقتدار مذهبی و معنوی خلافت کماکان وجود داشت و مورد قبول مردم بود. آل بویه و اسماعیلیان نیز وفاداری خود به خلفا را با قبول رهبری مذهبی آن‌ها اعلام می‌کردند. سوم، قدرت نظامی. این عامل بیش‌تر در حوزه‌هایی کاربرد داشت

که امیران محلی به مرکز خلافت نزدیک بودند. در مواردی که امرا از مرکز خلافت دور بودند، در مواقع شورش و خودمختاری محلی، خلیفه نمی‌توانست کاری کند؛ مگر این‌که از طریق توطئه درونی راهی برای سرکوب این شورش‌ها پیدا می‌کرد. اما در مواردی که امرا به مرکز خلافت نزدیک بودند و سایر راه‌های ارتباطی مؤثر نبود و تنها راه باقی‌مانده راه نظامی بود، خلیفه معمولاً کسی را به منطقه اعزام می‌کرد تا نیرو جمع کند. در نتیجه علیه امیر محلی طغیان می‌کرد، متعاقباً از طرف مرکز خلافت نیروی نظامی به آن منطقه اعزام می‌شد و بدین ترتیب می‌توانستند امیر محلی متجری از فرمان مرکز خلافت را سرکوب کنند. (Finer, op., cit., 673)

۲. ناهماهنگی و عدم تجانس امپراتوری: خلافت امویان از آغاز تا انتها دچار نوعی آشوب و آشفتگی دائمی بود. بر عکس، امپراتوری بیزانس بدون نوسان و هم‌چون صخره‌ای استوار بود. حکومت اموی از همان روز اول کار با جنگ‌ها و عداوت‌های بین القبایلی مواجه بود و هر اندازه که اهمیت غنیمت به‌منزلهٔ مبنای مالی حکومت اسلامی ارزش پیدا می‌کرد، جنگ‌های بین‌القبایلی نیز تشدید می‌شد. غنایم از دو طریق حاصل می‌شد؛ تجارت و حمله به کاروان‌های تجاری (جابری، ۱۳۸۴، ۱۷۳-۱۷۵). واژهٔ غنیمت ابتدا ناظر به درآمدهای ناشی از حمله به کاروان‌های تجاری بود که در آغاز مورد قبول پیامبر نیز بود. اما بعدها ناظر به کل درآمدهای حکومتی شد. هر چه اهمیت غنیمت افزایش می‌یافت، منازعات بین‌القبایلی نیز تشدید می‌شد. گاهی این منازعات به صورت فرقه‌ای نیز ظهور پیدا کرد؛ مثل قرمطی‌های اسماعیلی و افرادی چون اصحاب جنبش مهدیون سودان که غیر از سیاست، تعصبات شدید مذهبی داشتند، یا طرف‌داران علی(ع) در مقابل خوارج. از طرفی فشارهای اجتماعی و اقتصادی موجب شورش‌هایی از جمله شورش سپاهیان زنج یا زنگ در عراق می‌شد که تحت فشارهای اقتصادی به وجود آمد، و از طرف دیگر، چون معیارهای تقسیم غنایم در زمان اموی کاملاً قومی شده بودند، این مخالفت‌ها را تشدید می‌کرد.

در زمان پیامبر و خلفای راشدین، به‌ویژه در دورهٔ عمر، از طریق تأسیس دیوان مالی معیارهایی چون سابقه در اسلام و نزدیکی به پیامبر تعیین شد، و غنیمت بر این اساس تقسیم می‌شد (جابری، ۱۳۸۴، ۲۹۰-۲۹۶). اما در دورهٔ اموی این وضعیت تغییر کرد و ملاک‌های قبیله‌ای جای‌گزین ملاک‌های عقیده‌ای شد. به عبارت دیگر، ملاک بر خورداری از سهم بیش‌تر از غنایم، نزدیکی و دوری به خانوادهٔ بنی‌امیه بود. حتی

موالی یعنی مسلمانان غیرعرب از غنایم محروم شدند. همین محروم کردن موالی از غنایم در اواخر حکومت اموی آثار عمده‌ای داشت؛ چرا که یکی از جنبش‌های مخالف معاویه از سوی همین موالی هدایت می‌شد. قیام ابومسلم خراسانی نیز در واکنش به همین سیاست قبیله‌ای بنی‌امیه شکل گرفت. در نقاط مختلف، خلافت متأثر از این منطق قبیله‌گرایی، جنبش‌های اقتصادی، اجتماعی و مذهبی هر یک موجب تقویت دیگری و ایجاد انگیزه در میان سایر گروه‌ها برای پیوستن به جنبش می‌شد.

۳. *فقدان مشروعیت قاطع و آشکار خلفای اموی*: این ضعف در ابتدا ناظر به چپستی خلافت بود؟ در دوران بعد از پیامبر و عصر خلفای راشدین، خلیفه جانشین پیامبر بود، و لذا خلیفه تا حدود زیادی همان سلوک پیامبر را داشت و حتی حاضر بود خود را فدای پیامبر کند. خلیفه نماینده واقعی پیامبر بود. داستان خوابیدن علی(ع) در بستر پیامبر برای فدا کردن جان خود در راه پیامبر از مسلمات تاریخ اسلام است. شرکت خلفای پیامبر در سریه‌ها به جای ایشان، نمازگذاران ابوبکر به جای پیامبر و... همه حکایت از آن داشت که معنی خلافت جانشینی پیامبر در امور عمومی مردم است. اما اکنون خلافت به تدریج به یک نظریه سیاسی تبدیل می‌شد. در چنین شرایطی باید چارچوب و حدود آن مشخص می‌شد. باید مشخص می‌شد که خلافت مبتنی بر چیست. آیا خلافت مبتنی بر نص است، چنان‌که شیعیان اعتقاد داشتند؛ مبتنی بر شورا است، چنان‌که در سقیفه بنی ساعده تجربه شد؛ مبتنی بر قهر و غلبه است چنانچه برخی امیران محلی یا امیران استیلا عمل کردند، مبتنی بر وراثت است؟ بنابر این، این مسأله که خلافت چیست و خلیفه چگونه قابل شناسایی است، از پرسش‌های اساسی مردم بود.

اگر خلیفه موجود از دنیا رفت، جانشین او اولاً باید دارای چه خصوصیتی باشد و ثانیاً بر اساس چه فرمولی باید برگزیده شود. در همین راستا بود که برخی فقها، فلاسفه و حتی سیاست‌نامه‌نویسان نظریه‌پردازی کردند. فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی فقیه اهل سنت با تئوریزه کردن گونه‌های جانشینی خلفای چهارگانه بعد از پیامبر، نتیجه می‌گیرد که خلیفه را می‌توان به چهار طریق برگزید (روزبهان خنجی، ۱۳۶۲، ۵۳). اول، از طریق استخلاف امام سابق؛ دوم، از طریق اجماع؛ سوم، از طریق قهر و غلبه؛ چهارم، از طریق شورای حل و عقد. خنجی از قول علما نقل می‌کند که «واجب است اطاعت امام و سلطان در هر چه امر و نهی کند مادام که مخالف شرع نباشد خواه عادل خواه جائز» (همان، ۸۲). این نظریه‌پردازی‌ها البته در دوران کنونی بیش‌تر مطرح شده‌اند؛ در

حالی که این پرسش‌ها در زمان امویان هم‌چنان بی‌پاسخ بودند. پرسش بعدی این بود که چه کسانی حق داشتند خود را نامزد خلافت کنند؟ در نظام‌های پیشرفته قاعده این است که فردی که می‌خواهد رئیس دولت شود، از مدیران قوی قبلی است و معمولاً مدیران و وزیران قدرت‌مند به خود اجازه می‌دهند که مدعی ریاست دولت شوند. اما در روزگار امویان معلوم نبود که آیا امیر محلی که در یکی از ایالت‌های پیرامونی قدرت‌مند می‌شد، سازوکاری برای مطرح ساختن او به‌منزله خلیفه بعدی وجود دارد یا خیر؟ این ابهام و سردرگمی از موضوعات اساسی‌ای بود که اقتدار خلافت را همواره در مظان تردید و خدشه قرار داده بود.

نتیجه‌گیری

این مقاله به منظور ارائه پاسخ مناسب به این پرسش طراحی شد که دولت اموی به‌منزله نخستین دولت بعد از دولت آرمانی مدینه از چه ساخت، ویژگی و روابط قدرتی برخوردار بود. به‌رغم علم به وجود پاسخ‌های متعدد، ما پاسخ خود را بر این فرضیه استوار کردیم که نخستین دولت اسلامی پس از عصر آرمانی دولت مدینه، از لحاظ وسعت و دامنه اقتدار در قالب امپراتوری ظاهر شد و البته با توجه به منطق قبیله هم‌عصبیت عربی و قبیله‌ای را بازتولید کرد و هم بر مخالفان سیاسی فشار شدیدی وارد کرد؛ ضمن آن‌که از لحاظ کارکردهای اقتصادی نیز دوقطبی شدیدی بر جامعه حاکم کرد. از این رو، این دولت فاقد مطلوبیت لازم بود؛ چرا که نقاط ضعف آن به‌ویژه غیرستیزی، فشار اقتصادی، قبیله‌گرایی و برخوردهای خشونت‌بار با مخالفان سرشناسی چون شیعیان موجب شد تا این دولت حتی به زعم اکثر نویسندگان اهل سنت نیز دولتی قطبی و قبیله‌ای محسوب شود که با آرمان‌های عقیده‌ای پیامبر اسلام فاصله زیادی داشت.

نخستین خلیفه اموی با اقداماتی چون تأسیس رسم حجاب گذاشتن بر درگاه خویش، تأسیس دیوان برید و استفاده از آن برای رساندن اخبار و اطلاعات به شام، تأسیس دیوان خاتم و بهره‌برداری از آن برای تحکیم روابط مبتنی بر قبیله، گام‌های مهمی را برای سرکوب جنبش‌های اجتماعی و از جمله شیعی به عمل آورد. به‌علاوه، معاویه با گذاردن سنگ‌بنای تغییر قوانین اسلامی با مسئله استلحاق، تلاش جدیدی برای تهی کردن جامعه از فرهنگ نوظهور اسلامی به عمل آورد؛ چرا که او در راستای تحکیم

ساخت قدرت عشیره‌ای مد نظر خود حاضر شد قواعد مسلم اسلامی را زیر پا گذارد. غیرستیزی و برخورد شدید با مخالفان سیاسی، اقدام سلطه‌آمیز دیگر دولت اموی در راستای منطقی قبیله بود. در این میان، سرکوب مخالفان سستی و ریشه‌دار او، یعنی شیعیان از اهمیت بالایی برخوردار بود. دولت اموی تلاش وسیعی برای خلع نفس شیعیان شناخته‌شده به عمل آورد. برای دستگاه تبلیغاتی وسیع متشکل از خطباء، سخن‌وران، شعرا و روسای قبایل و عشایر، آشوب‌گر و ضد‌مردم معرفی کردن شیعیان فعالی چون حُجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی کار چندان دشواری نبود.

اقدام مهم دیگر دولت اموی در جهت تحکیم منطق قبیله، تلاش برای حفظ خلافت یا سلطنت در خانواده بنی‌امیه بود. خلیفه نخست اموی با استفاده از الگوی سلطنت ایران باستان درصدد تعمیم آن الگو و به‌ویژه اتخاذ سنت ولایت‌عهدی برای یزید ابن معاویه شد. برخلاف سلطنت ایران باستان، یزید از فره ایزدی بهره‌ای نداشت، بلکه از لحاظ اخلاقی تماماً فاسد بود. معاویه با اقداماتی چون دادن پول‌های کلان به سران قبایل، استفاده از شعرای برجسته عرب، به‌ویژه شعرای نصرانی برای مدح یزید و استفاده از خطباء و سخن‌گویان در نهادهای این موضوع غیرمعارف اقدام کرد. به هر حال، معاویه با روش‌های مختلف تطمیع، ارعاب، قتل و سرکوب، اغلب مخالفان را از سر راه برداشت، و راه را برای خلافت یزید هموار ساخت.

فشار اقتصادی بر مردم و به‌ویژه مخالفان و موالی، اقدام دیگری بود که حلقه سیاست قبیله‌ای دولت اموی را تکمیل می‌کرد. دولت اموی پرداخت به موالی از بیت‌المال را نیز در راستای اعمال فشارهای مالی و البته با توجه به مخارج گزاف خلافت اموی قطع کرد. عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱) سعی کرد اصلاحاتی انجام دهد. اما بعد از او عبدالملک دوباره روش بنی‌امیه را زنده کرد. همین اقدامات متنوع و متلون موجب نارضایتی مردم و خصوصاً شکل‌گیری جنبش‌های خوارج و شیعیان (عباسیان) و گسترش آن در مناطق مختلف خلافت شد و هرگز متوقف نشد. در دوران هشام بن عبدالملک، خشونت با موالی گسترش یافت. هشام سعی کرد خلافت اسلامی را در قالب ساختار سلطنت ساسانی بازسازی کند (تنظیم مجدد دیوان‌ها و دلجویی از موالی، تغییر منازعات از مرکز به مرزهای خلافت و غیره). ولی جانشین او ولید با اقدامات نسنجیده‌ای چون تبعیض بین نیروهای ارتش و تشدید دعوای نزاریان و یمنی‌ها، عصبیت سایر قبایل را برانگیخت و روند فروپاشی را تسریع کرد. به‌خصوص تصمیم

ولید برای خلع ولی عهد، موجب ورود بنی امیه به فاز شورش های عشیره ای شد. چرا که شاخه یمنی ارتش علیه او شورید، و دمشق، دارالخلافة، را به دفاع از ولی عهد مخلوع اشغال کرد. مروان هرگز بر اوضاع مسلط نشد. شورش های خوارج در یمن و تصرف مدینه توسط آنها و مخالفت آل هشام و عبدالملک با ولید و طغیان شام و مصر و فلسطین علیه او، شیرازه کار بنی امیه را گسست و آن را در برابر قیام ابومسلم ناتوان ساخت. شکست مروان از ابومسلم در موصل (۱۳۲) پایان کار خلافت اموی بود.



منابع:

۱. ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا (۱۳۶۷)، *تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی*، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، چاپ سوم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲. ابن ابی الحدید (۱۳۷۹)، *جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه*، ترجمه و تحشیه محمود مهدوی دامغانی، چاپ سوم، ج ۱، تهران، نشر نی.
۳. ابن اثیر، ابی الحسن علی بن عبدالواحد الشیبانی (المعروف بابن اثیر) (۱۳۹۸/۱۹۷۸م)، *الکامل فی التاریخ*، الجزء الثالث، بیروت، دارالفکر.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۷۵)، *مقدمه*، ترجمه محمد پروین گنابادی، چاپ هشتم، جلد اول، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۵. ابن خلدون، عبدالرحمان (۱۳۶۳)، *العبر؛ تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱.
۶. ابن سعد، حمد، (بی تا)، *الطبقات الکبری*، جلد پنجم، بیروت، دارصادر.
۷. ابی یعقوب، احمد بن (۱۳۷۸)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، جلد دوم، چاپ هشتم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. احمد لیبید ابراهیم و دیگران (۱۹۹۲/۱۴۱۲)، *الدوله العربیه الاسلامیه فی عصر الاموی*، بغداد، جامعه بغداد.
۹. پالمر موتی، اشترون لاری، گایل چارلز (۱۳۶۷)، *نگرشی جدید به علم سیاست*، ترجمه منوچهر شجاعی، تهران، وزارت امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۱۰. جابری، محمد عابد (۱۳۸۴)، *عقل سیاسی در اسلام*، ترجمه عبدالرضا سواری، تهران، گام نو.
۱۱. خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان (۱۳۶۲)، *سلوک الملوک*، با تصحیح و مقدمه محمد علی موحد، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
۱۲. شهبازی، علیرضا شاپور (۱۳۸۳)، *CD شکوه تخت جمشید*، تهیه‌کننده: فرزین رضاییان و حسین حضرتی، شرکت طلوع ابتکارات تصویری.
۱۳. صفاء ذبیح الله (۱۳۷۱)، *تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی تا اواسط قرن پنجم*، چاپ سوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۱۴. عنایت، حمید (۱۳۶۳)، *سیری در اندیشه سیاسی عرب*، چاپ سوم، تهران، چاپخانه سپهر.
۱۵. عنایت، حمید (۱۳۶۲)، *تفکر نوین سیاسی اسلام*، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، چاپخانه سپهر.
۱۶. فیرحی، داوود (۱۳۷۹)، *قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام*، تهران، نشر نی.
۱۷. فیرحی، داوود (۱۳۸۲)، *نظام سیاسی و دولت در اسلام*، تهران، سازمان سمت و موسسه آموزش عالی باقر العلوم.
۱۸. گل محمدی، احمد (۱۳۸۵)، *درآمدی نظری بر تحول دولت در ایران معاصر*، گزارش تحقیقی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه علامه طباطبائی.
۱۹. ماوردی، ابوالحسن (۱۹۷۹)، *قوانین الوزاره و سیاسه الملک*، تحقیق رضوان سید، بیروت، دارالطبیعه.
۲۰. مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین (۱۳۷۸)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، چاپ ششم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
21. Ashtor, E., (1974), *A Social and Economic History of the Near East in the Middle Ages*, Collins, London.
22. Tilly, Charles (ed.), (1975), *The Formation of National States in Western Europe*, Princeton UP, Princeton.
23. Finer, S.E., (1999), *The History of Government, (I) Ancient Monarchies and Empires*, Oxford University Press.
24. Finer, S.E., (1999), *The History of Government, (II) The Intermediate Ages*, Oxford University Press.
25. Holt, P. M., Lambton A. K. S. and Lewis B. (ed.), (1970), *The Sources of Islamic Civilization, in Cambridge History of Islam*, CUP, Cambridge.
26. Rosenthal, E. I. J., reprinted (1962), *Political Thought in Medieval Islam: An Introductory Outline*, Cambridge University Press.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی